

۱۴۹۷/۵۹

۱۰، ۷، ۱۴۰۳

بیگانه

آلبر کامو

پرویز شهدی



www.ketab.ir

سرشناسه: کامو، آلبر، ۱۹۱۳-۱۹۶۰ م. Camus, Albert
 عنوان و نام پدیدآور: بیگانه / آلبر کامو؛ ترجمه‌ی پرویز شهدی.
 مشخصات نشر: تهران: مجید، ۱۳۸۸.
 مشخصات ظاهری: ۱۲۰ ص.
 شابک: 978-964-453-110-1
 وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا
 یادداشت: عنوان اصلی: L'etranger
 موضوع: داستان‌های فرانسه - قرن ۲۰ م.
 شناسه افزوده: شهدی، پرویز، ۱۳۱۵ - ، مترجم.
 رده‌بندی کنگره: PQ ۲۶۳۴ / الف ۸۳ ب ۹ ۱۳۸۸
 رده‌بندی دیویی: ۸۴۳/۹۱۴
 شماره کتابشناسی ملی: ۱۹۳۲۰۶۶



نشر به سخن



انتشارات مجید

تهران، خیابان انقلاب، خیابان ۱۲ فروردین، کوچه نوروز،
 پلاک ۱، واحد ۲ تلفن: ۶۶۴۹۱۵۸۸-۶۶۹۷۸۴۵۳

بیگانه

آلبر کامو

برگردان از متن فرانسه: پرویز شهدی

چاپ دوازدهم، تهران، تابستان ۱۴۰۳ ه. ش.

۵۰۰ نسخه

نسخه‌پردازی و آماده‌سازی: گروه تولید انتشارات به سخن

لیتوگرافی مهر، چاپ گلچین‌نوین، صحافی کیمیا

طرح جلد: محسن سعیدی

همه‌ی حقوق برای انتشارات به سخن محفوظ است.

شابک: ۱-۱۱۰-۴۵۳-۹۶۴-۹۷۸

ناشر همکار: انتشارات به سخن

www.majidpub.com

پیشگفتار مترجم

عصیان‌گری علیه سنت‌های دیرینه و بیش‌تر خشک و دست‌وپاگیر آمیخته با تعصب‌های کورکورانه در ادبیات خیلی جلوتر از نویسندگان نیمه‌ی اول قرن بیستم، یعنی در نیمه‌ی اول قرن نوزدهم با ادگار آلن‌پو در امریکا و شلی و بایرون در انگلستان پدید آمد. اما در نیمه‌ی اول قرن بیستم حال و هوای دیگری یافت. سنت‌های دیرینه با پیشرفت‌های سریع دانش و تکنولوژی هیچ همخوانی نداشته و جامعه‌ها به‌ویژه در اروپا، ناگهان متحول و دگرگون شدند، روند زندگی روزانه سرتاپا تغییر کرد، اسب و گاری و کالسکه‌ی چندقرنی کنار گذاشته شد و از آن سرعت رو به افزایش آغاز شد. درست است که پیشرفت دانش و ترقی سریع تکنولوژی باعث ایجاد آسان‌سازی‌های فراوانی در زندگی انسان‌ها شد و با خود ثروت و رفاه همراه آورد، ولی این دگرگونی ناگهانی خارج از توان انسان‌هایی بود که قرن‌ها در سکوت و کندی و آرامش زندگی کرده بودند. انسان‌ها حتی از نظر جسمی و روحی هم فرصت هماهنگ شدن با این دگرگونی را نیافتند. و باز درست است که قیدوبندهای چندهزارساله از دست‌وپای آدم‌ها فرو افتاد، ولی این موجود به ناگهان از قفس آزاد شده، سرگیجه گرفت، نمی‌دانست با این آزادی چنین سریع به دست آمده چه کند و چه‌گونه خود را با پیشرفت‌های روزبه‌روزی دانش و آگاهی، همسان و همگام کند. بسیاری از ملت‌ها آزادی را با لجام‌گسیختگی عوضی گرفتند و ضمن زیاده‌روی و سوءاستفاده از این آزادی به دست‌آمده، به

جان هم افتادند و دو فاجعه‌ی بزرگ تاریخ بشریت، یعنی دو جنگ جهانی اول و دوم را برانگیختند، خون‌ها ریختند، ویرانی‌ها به وجود آوردند و ناراضی‌تر و عصیان‌زده‌تر، میان ویرانه‌های آن سربرآوردند و چشم باز کردند و چراغ به دست گرد شهر در جست‌وجوی آن آرامش و صفای چند هزار ساله برآمدند.

در آغاز قرن بیستم، نویسندگان قاره‌ی نو که در بحبوحه‌ی جنگ جهانی اول پا از قاره‌ی خود بیرون گذاشته و به قاره‌ی کهن آمده بودند، دنیا را به چشم دیگری می‌نگریستند، به چشم «نسل از دست‌رفته»، همینگوی، فیتز جرالذ، شرود آندرسن، گرتروود اشتاین، جیمز جویس و بسیاری نویسندگان دیگر در پاریس گرد آمدند و با بدبینی و یأس به این زندگی مدمدی که شکوفایی دانش و تکنولوژی در اختیار انسان‌ها گذاشته بود، می‌نگریستند.

جنگ جهانی اول را یک دگرگون کرد، تاپای شکست و نابودی رفت، بسیاری از جوانانش را به سنگرهای پرلجن و گل‌ولای از سرما، گرسنگی و بیماری‌های گوناگون جان باختند. در پایان اگرچه پیروز شدند، اما زخم‌های عمیقی که بر پیکر جامعه وارد آمده بود، سال‌ها وقت لازم داشت تا جوش بخورد. ولی هنوز این زخم‌ها بهبود نیافته بود که اروپا شاهد ظهور دو غول خون‌آشام و ویران‌گر فاشیسم و کمونیسم شد که از همان آغاز پیدایش به یکدیگر و به همه‌ی جهان چنگ و دندان نشان می‌دادند. خونریزی‌ها و ویران‌گری‌های این دو غول، روی همه‌ی بیدادگران دیوانه و خونخوار دنیا را سفید کرد و آب پاکی روی دست همگی‌شان ریخت. این فاجعه‌ی دوم، آن‌هم درست بیست سال پس از اولی، با ابعادی بسیار گسترده‌تر، کمر بسیاری از ملت‌ها را شکست و اثراتی به جا گذاشت که اگرچه به نظر می‌رسد در حال حاضر رفع و رجوع شده‌اند، ولی برای همیشه باقی خواهند ماند. فرانسه این بار هم سخت صدمه دید و زخم‌هایی بس عمیق‌تر برداشت، سال‌ها زهر اشغال و کشتار

بی‌رحمانه را در کامش چشید، پس عجیب نیست که نویسندگان جوانش، این بار نه دیگر به عنوان «نسل از دست رفته»، بلکه به عنوان نسل پوچ‌گرا و عصیان‌گر ظهور کردند.

کامو فرزند این رویدادهای دشوار و کمر شکن است. صرف‌نظر از زندگی دوران کودکی‌اش در الجزایر به بند کشیده و کشتارهای بی‌رحمانه‌ی فاشیست‌های استعمارگر فرانسوی، روح حساس این ملت ستم‌دیده نمی‌توانست این همه ددمنشی‌ها و ستم‌گری‌ها را تحمل کند. برای او همه‌ی ارزش‌ها، ارزش‌های اصیل و متعالی گذشته پوچ و بیهوده شدند، نه عشقی به‌جا ماند، نه مروتی و نه انسانیتی. و او همه‌ی این احساس‌ها را در کتاب کوچکی ریخت و به دنیا عرضه کرد. روشن‌گری‌ها آن‌چنان درد آور بود که هیچ‌کس نگران و حیرت‌زده کرد. «بیگانه» ای انگار از دنیایی دیگر به دنیای آدم‌ها آمد. همه چیز برایش پوچ و بی‌ارزش بود. مورو سو نه عشق سرش می‌شود، نه هدفی مادر فرزند، نه اعتقادهای مذهبی، نه انسانیت و نه هیچ چیز دیگر. مهری و مرگ‌دانی است که از ماشین غول‌آسا جدا شده و دارد در دنیایی که با مورو سو و آدم‌هایش بیگانه است تلوتلو می‌خورد. نمی‌داند چرا زندگی می‌کند، چرا سر کار می‌رود، چه هدفی دارد و به دنبال چه می‌گردد. در واقع دنبال هیچ چیزی نمی‌گردد، رباطی است که نادانسته و بی‌اراده کارهایی را انجام می‌دهد، آن‌هم به این خاطر که یا نیازهای جسمانی‌اش چنین اقتضا می‌کنند، یا خواست‌های جامعه. باید در مراسم خاکسپاری مادرش حاضر باشد، باید چهره‌ی او را درون تابوت برای آخرین بار ببیند، باید کراوات و بازوبند سیاه بزند، باید شب را کنار جسد مادرش به صبح برساند، باید غذا بخورد، باید نیاز جنسی‌اش را برآورد، باید بخوابد، و بسیاری باید‌های دیگر، اما موقعی که نادانسته و بی‌اراده دست به عملی می‌زند که خودش هم نمی‌داند چرا، همین‌ها را جامعه به او ایراد می‌گیرد. چرا نخواسته چهره‌ی مادرش را برای آخرین بار ببیند، چرا گریه نکرده، چرا سیگار

کشیده و شیرقهوه خورده، چرا خوابیده، چرا رفته سینما و فیلمی خنده‌آور دیده، چرا با دختری که عاشقش هم نبوده عشقبازی کرده، و از همه بالاتر، این کارها را در دوران عزاداری انجام داده. پس انسان نیست، احساس و عاطفه سرش نمی‌شود، عضو زائد و زیان‌آوری در اجتماع است و باید سر از تنش جدا کرد!

در پس این بی‌تفاوتی‌ها و بی‌احساسی‌ها، ناله‌ی دردمندانه‌ی انسانی به گوش می‌رسد که در چرخ‌دنده‌های اجتماع بی‌رحم و پول‌پرست اسیر است، انسانی که هیچ‌کس نمی‌خواهد بفهمد چه می‌کشد، چرا نسبت به همه چیز بی‌اعتنا و بی‌تفاوت است، انسانی همچون وصله‌ای ناجور میان خیل انسان‌ها و لکه‌ی ننگی بر پیشانی جامعه.

حالا بگفت کامو از نوشتن این کتاب چیست؟ آیا خودش واقعاً دنیا را از این چشم می‌بیند یا می‌خواهد با نشان دادن زشتی‌هایش، انسان‌های به خواب‌رفته را بیدار کند؟ نویسنده‌ی نوشته‌هایش، به‌ویژه طاعون این را نشان می‌دهد. کامو نمی‌خواهد دنیا را بهشت را یکسره محکوم کند، اما به آدم‌ها سفارش می‌کند در زندگی به‌دانشان، در کار و تلاش و فعالیت‌هایشان، جایی هم برای عشق، عاطفه، محبت و احساس باقی بگذارند.